

دیدگاه‌های یک قاتل و یک نویسنده

گفت و گو با جویس کرول اوتس

ترجمه پیرام هاشمی نسب

جویس کرول اوتس، رمان نویسی، نمایشنامه‌نویس، شاعر و منتقد تریکار آمریکایی، هیچ‌گاه از کشف وجه تیره و تاریک ذهن انسان هراسان نبوده است. در گفت‌وگویی که به به تازگی در سان‌فرانسیسکو انجام شد، درباره *Zombie*، جدیدترین رمانش که در آن داستان از دید یک قاتل بازگو می‌شود، سخن گفته است.

آیا برای شما که یک نویسنده هستید، بیان عقیده یک قاتل زنجیره‌ای مشکل بود؟ ظهور توستاید این کار را با موفقیت انجام میدهد؟

چند وقت پیش قاتلی را نجسم کردم که در مقابل حضاری ایستاده و کارش همانند یک تک‌گویی نمایشی صابری بود. عقیده انسان و روش‌هایی که انسان به توسط آن‌ها عقایدش را در حال و هوای تئاتری بیان می‌کند، برای من بسیار جالب است. اغلب مردمی که در مقابل حاضران می‌ایستند، چیزهایی می‌گویند و حتی مسایل شخصی خودشان را که فکر آشکار کردن آن نیز هرگز به ذهن‌شان خطور نکرده، فاش می‌کنند. آن‌ها هرگز در زمان تنهایی‌شان به این چیزها فکر نمی‌کنند. واکنش عجیب و غریبی دارد. و شاید هم یک شایعت بی‌ثباتی - که ممکن است قابل درک نباشد.

من مشکلی با آن مساله ندارم. مشکل اصلی من در ارتباط با قالب کار است، تشخیص دادن جمله، اجزای سخن و این که کونایه و بلندی فعل‌ها چقدر باشد. زمانی که می‌نویسم باید به بخش داشته باشد یا دو بخش؟ آیا باید دارای پیچیدگی و پیشگفتار باشد؟ تمام آثار من دارای ساختار هنرشناختی است.

اما به نظر، شخصیت‌های موجود در رمان مثل *Zombie* و شخصیت‌های دیگری که تریاره آن‌ها نوسعم کاملاً واقعی هستند و من هم فکر نمی‌کنم که تریاره در ابعاد آن‌ها باشد. گویی ریمتی وجود دارد که من به آن دست می‌یابم و سپس شخص مورد نظر شروع می‌کند به صحبت کردن.

چه کسی منبع الهام شما در خلق قاتل اثر *Zombie* بود؟ آیا الگوی شما *Jack the Ripper* بود؟

خیر، من واقعاً چیز زیادی درباره *Jack the Ripper* نمی‌دانم. وقتی که در سال ۱۹۷۶ در شهر دترویت (در ایالت میشیگان) به سر می‌بردم، در دانشگاه دترویت هم تدریس می‌کردم. هر شخص با زندگی در دترویت می‌تواند به سرعت به جابجایی یک زندگی طولانی دست یابد. اما مکان زندگی من آنجا بود و در آنجا قاتلی زنجیره‌ای وجود داشت که در حومه‌های شمالی و شرقی *Birmingham* و *Bloomfield Hills*

Franklin Hills شروع به کشتن مردم کرد. در مجموع او جان هشت نوجوان و کودک را گرفت، که بعضی مواقع نیز این کار را در ریز روشن انجام می‌داد. آن‌ها طرف چند روز از بین رفتند و مرگ هر کدام هم موجی از تشنج و هراس ایجاد کرد. او هرگز توفیق نشد.

من قصد داشتم درباره وحشت و ناامیدی زندگی در جامعه‌ای که در آن، چنین ماجراهایی به وقوع می‌پیوندد، بنویسم. اما زمان سپری شد و مانعاً گذشت، و در آخر او از انجام این کار دست کشید و خدا می‌داند که آیا او به مکان دیگری رفت یا نه! شاید هم اینطور نبود. شاید به کارش ادامه می‌داد. کمتر انتقاری می‌افتد که چنین افرادی از کار خود دست بکشند. آن‌ها به کارشان ادامه می‌دهند و در انتظار اتفاق هستند، و معمولاً خطایابی هم می‌آورند. هر چه می‌زند.

شروع به نوشتن رمان کردم، اما فقط درباره جامعه و قوم و خویش‌ها بود، که اصلاً راضی‌ام نکردم. در نتیجه نوشته‌هایم را از بین بردم، و چند سال پس از آن از طرف *New York Reviews of Books* دعوت به کار شد تا برای آن مقاله‌ای درباره ادبیات علیمان قتل زنجیره‌ای بنویسم. از این رو سه‌ویچ کتاب خواندم که یکی از آن‌ها اثر کلاسیک هنر رول بود. به نام *Stranger Beside Me* بود که کتابی بسیار جالب و تریاره‌دار پنداری است.

در واقع بد بدایی در مقابل قاتل زنجیره‌ای در رمان *Zombie* با موضوعات رئالیستی کمتر دارد. او را یک شخص واقعی فرض می‌کنم زیرا او هویتی منحصر به فرد دارد. البته یکی از عالی‌ترین قاتلان زنجیره‌ای *Jack the Ripper* است. این کهن الگوی ماندگاری، فرد زن‌گروزی است که انتقام خود را از زنان می‌گیرد. او تقریباً همانند یک شخصیت اساطیری است. مردان عرفاً آن‌ها را دوست داشته‌اند. آن‌ها مظاهر کمپوزیتی‌های از بین‌رفته‌ی هستند که تمام مردانی که دارای خلق و خوی عادی و طبیعی هستند، احساس خاصی نسبت به آن‌ها دارند. شاید داشتن چنین احساساتی آنچنان غیرطبیعی نباشد. *Jack the Ripper*

Ripper هم خود یک کهن الگو است.

شما در تئاتر و نمایشنامه‌نویسی بسیار فعال هستید، اما اگر یکی از کارهای شما به فیلم تبدیل شود چه احساسی دارید؟ مایل هستید رمان *Zombie* را در قالب یک فیلم ببینید؟

بسیاری از نویسندگان از این که رمان‌هایشان به فیلم تبدیل شود احساسی خوبی ندارند. سال‌ها در جمله شیوایی خود می‌گویند: بهترین وضعیت این است که به طرز مبهم برگزیده شوید. آدم مقارن بود به دست می‌آورد، که این یک حالت تردید و تعلیق به وجود می‌آورد. یک شخص هرگز نباید وحشت واقعی را مقابل خود ببیند. حتماً تمام واقعاً نویسنده رمان *Vanities* *Bonfire of the Vanities* برای خودش دلیلی دارد که توفیق ساختن فیلمی موقی از کتاب پرفروش، طنزآمیز و سرگراکننده بود داشته باشد. اما در واقع آن اثر یک فاجعه بود. من هم نمی‌دانم که اصلاً نام به آن اختراع می‌کرد یا نه! من مطمئن هستم که او احساس خوبی نداشت. از این رو او به همراه جان آبدلیک به سخن فیلم *The Witches of Eastwick* رفت و در دین آن که من توجه آن نشده بود، متعجب و سرخروم شده بود.

به نظر من بسیاری از نویسندگان از وجود چنین دورنمایی آسوده خاطر نیستند. در یکی از داستان‌های کوتاها به نام *Where Are You Going, Where Are You Going* *Have You Been* که چند سال پیش فیلمی از آن ساخته شده، هنر-بشمی به نام تریه‌ت ویلیامز با تریه ویلیامز به دقیقاً به خاطر نمی‌آورم، نقش‌آفرینی می‌کرد. به نظر من او در این فیلم از مارلون براندو تقلید می‌کرد، اما ممکن است که او از کسی تقلید می‌کند که خود نیز مفید مارلون براندو است. در ضمن نام این فیلم *Smooth Talk* است. من کاری با این فیلم ندارم، و عنوان *Smooth Talk* هم عنوان مورد نظر من نیست.

اما از آن جایی که در داستان‌های نظیر داستان (شیزون) تسلیم مرگ می‌شود، می‌توان آن را یک اثر غم‌انگیز تقلید به عبارتی او از فاجعه فانی‌اش فراتر می‌رود و برای خصوصیاتش صعود می‌کند و رفتاری به سوی مرگ می‌برد. از دری توری‌دار به بیرون نگاه کرده و دنیای درونی‌اش را که ما از سوی آن می‌آیم و از آن نیز به‌دچار گشت‌های، می‌بیند. خود نیز قصد دارد به آن دنیا رفته و در آنجا جان دهد. مردی که تجاوزگر جنسی است به او حمله کرده و قصد گرفتن جان او را می‌کند. اما فیلم نشان می‌دهد که او پس از صحنه تجاوز به خانه بازمی‌گردد و با شوهرش یک موسیقی را آماده کرده و با همدیگر می‌ریزند، و این هم تریه‌ای است. حلاله انتهای فیلم را با آن چه من در کتاب تصویر کرده‌ام مقایسه کنید. باید از دیدن فیلم کمی فکر کرد، خواند، هالچ بود سیمبلی متفاوت از

در بدن خویش پنهان می‌شوی -
تا ادغام شوم - در وجود دیگری
تا این زمان
چنین آرامش، به خواب هم ندیده‌ام.

یک چنین زیبایی

سر تا سر شب - صدا
کم مایه و سبک،
پاشیده می‌شود همه جا

صبح -
جهان - تنگناک در میان بیخ
چون -
تکشان گلبرگهای منجمد
وا می‌نهد.
درختان را - مثل ستون‌ها،
که روشنی از یون‌های نور گرفته‌اند

یک چنین زیبایی
به نظر می‌رسد که ماناست
آیا - این چنین نیست؟

به گره‌یی که میان بازوانم به سوی مرکب
می‌زود

تسکین دو عالم را -
تقدیم تو می‌کنم
حالا -
که کر شده‌یی،
کور و مرتضی - نفس ات لوزان
این است - آن چه که من نفس می‌کنم
احساسی،
که بی حس می‌کند مرا
و تو - از پا در آمده‌یی - آرام و بی صدا

من گریشتا هستم، تاوشکن دو دنیا
صبح دوشنبه‌یی دیگر
در ۳۰۰۰۰ پاتی‌ام
پرت شده در قلبه! آسمان،
چه معنی می‌دهد - زندگی؟
یا بیگانگی -
که اشتیاق ندارد بهی.
همراهشان بصیر بهی.

• گریشتا، یکی از ستارگان خدایان هند که بشر را به ترک کردن همه چیز و پیروی از خویش می‌خواند.

گوش‌هایت را رشته‌رشته کن - برابر آکسیژن
حالا تقب بزن - به سیرگین سپاه و زنده
و در بیشه زان آن - چون نگاه پنهان شوا
سپهر، پرواز کن - به نزد یک‌ترین درخت
و مرسو - حفره‌یی شیرجه برو

ممکن است دور تو بروی
اگر به زعم تو دور تو موجود باشد
و اگر وجود ندارد دور تو -
دور تو نخواهی رفت.

تا آن زمان

تا آن زمان نهایی
آیا پره‌ای تو - در گذشتار
به شکل دایسته - در استنار نیستند
آیا پوسته‌ات - در جنه‌گی که تاریخ است
به شکل دایسته - در استنار نیست؟
آیا اختفای تاریخ‌ت -
زیر خورشیدی که لکه دار شده -
به شکل دایسته - در استنار نیست؟

وقتی - انتظار نداشتی -

آرامش را حس می‌کنی
حس می‌کنی - در فشار آرواره‌ات،
آرامش را،

انگار منجمد می‌شود - به رؤیا فرو می‌روی
شیربان پر تلاطم قلبیات - آرام می‌شود
و زیبایی را حس می‌کنی - در آرامش
آن‌گاه -
همه چیز را دوباره به فکر می‌شینی
زندگی چیست؟
اشتها - وحشت ندیه یکدیگر کبر دادن، خواب
اشتها - وحشت - به یکدیگر کبر دادن، خواب
و حالا در؟

دیگر چیزی احساس نمی‌کنی

مغز از کار می‌افتد - مثل تخته سیاه -
که تغییر شده است
لقه‌بات کندتر می‌زند
خون‌ات ادامه دارد - بر ضربان خویش
اما نه خیلی داغ
اعصاب‌ات را حتی تجربه می‌کنند
تو کو بی نخ‌های پنهانی شده‌اند.
هر قدر که این دندان‌ها، زنده به‌بلند تو را
چنین نمود می‌کنند -
که تو به آن‌ها خوش آمدگفته‌یی.
آن‌گاه.

سینماهای دیگر است. داستان من به نوعی خصوصیتی
تمثیلی و هائوری به ماجرا داده است. نام هائوری^۱ و
رمان‌ش The Scarlet Letter نیز به ذهن‌ام خلوت
می‌کند که خود نیز یک نازم. فیلم بود. خیلی خوب
شد که هائوری نتوانست آن را ببیند. فکر می‌کنم که او با
دیدن آن فیلم کاملاً سرفراخته می‌شد. به همین دلیل
فکر نمی‌کنم که تبدیل کتاب به فیلم چیزی
شگفت‌انگیز باشد. نویسندگان تمایل دارند که تمام
وجودشان را صرف نوشتن کتابشان کنند. پس اگر از
اثرشان فیلمی ساخته شود، باید آن اثر کاملاً مجزا از
فیلم باشد. فرقی نمی‌کند که یک اثر هنری باشد و یا
تلاشی برای کسب مالی و ثروت. همگان که از اهداف
نویسنده باخبر نیستند.

- پانزدهم،
۱. (1915) Saul Bellow رمان‌نویس آمریکایی، زاده کانادا
برنارد لول ۱۹۱۶ و نیز برنده جایزه پولیتزر ۱۹۶۲
۲. (1930) Tom Wolfe روزنامه‌نگار و رمان‌نویس آمریکایی
The Witches of Eastwick نامی است که از تری به
همین نام به قلم جان آلفریک ساخته شده است با نقش‌آفرینی
جک نیکولسون، میشل فایفر، شرو سوان، مارگرون
۳. (1804-64) Nathaniel Hawthorne رمان‌نویس
مسلان کاتولیک آمریکایی

چند شعر از گروول اوتس
ترجمه ملک تاج طبرانی

دفاع بی جنبش
نخست می‌دوی!
پرواز کن!
آن قدر که خود را پشت و رو کنی
وقت دیگر - فرار خواهی کرد

فرار نخواهی کرد
جواب بده - زمانی فرار نباشد

هوا را بذران - با بی‌نیات - پاره کن
جمع بخش نامتجرب - ناله کن
مثل اردک هوا بکش - فریاد کن.
مچدی - استفاده کن - زود باش!
بی‌بص کن - مثل گریه جمع بکش - جازیرن!
کجی کن - آن که تو را دنبال می‌کند.
پریز کن - بهم بزن - به باد بده
بال هایت را -